

نقش فوج لاریجان در غائله قلعه شیخ طبرسی

رضا هومند

دانش آموخته دوره دکترای تاریخ- ایران دوره اسلامی.

چکیده

ظهور فرقه بابیه در دوره قاجار منجر به وقوع برخی رویدادهای تاریخی از جمله واقعه قلعه شیخ طبرسی در مازندران گردید. حضور بابیان در مازندران و اقدامات آنها و واکنش‌های مخالفین آنها در نهایت منجر به استقرار بابیان در این قلعه و نخستین شورش مسلحانه آنها گردید و این موضوع را به یک بحران منطقه‌ای در سال‌های نخستین سلطنت ناصرالدین شاه و صدارت امیرکبیر تبدیل نمود. در این منازعه حدوداً نه ماهه، فوج لاریجان که در زمره وفادارترین و زبده‌ترین افواج قشون ایران بوده و از زمان آقامحمدخان خدمات نظامی فراوانی به دولت و کشور نموده بود، به سرکردگی عباسقلی خان سردار لاریجانی، یکی از سرداران معتمد و کارکشته حکومت که ید طولانی در جنگ‌ها و سرکوب انواع و اقسام شورش‌های محلی در ایران داشت، در ابتدا به درخواست سعیدالعلمای بارفروشی، زعیم روحانیون مازندران و سپس دستور دولت مرکزی، مأمور دفع این فتنه گردید و نقش مهم و تعیین‌کننده‌ای در ختم این غائله خونین ایفا نمود.

مسئله این مقاله بررسی جایگاه فوج لاریجان در این ماجرا و نقش فرمانده آن در ختم این غائله است. در انجام این پژوهش از روش تحقیق تاریخی استفاده شده است و سعی دارد با نگاهی عینی به این رویداد و داده‌های قابل استناد موجود در منابع تاریخی به تبیین و تحلیل آن بپردازد.

کلید واژه‌ها:

فوج لاریجان، قلعه شیخ طبرسی، بابیه، مازندران، عباسقلی خان لاریجانی، ملا حسین بشرویه، ملا محمدعلی بارفروش، سعیدالعلماء بارفروشی

استناد: هومند، رضا (۱۴۰۴). نقش فوج لاریجان در غائله قلعه شیخ طبرسی. تحقیقات تاریخ ایران دوره اسلامی، ۲۴۵-۲۶۲.



© نویسندگان.

ناشر: دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات

مقدمه

اگر بگوییم لاریجان قدمتی به اندازه تمامی تاریخ ایران دارد، سخنی به گزاف نگفته‌ایم. تاریخ لاریجان آغازی اساطیری داشته و به افسانه ها گره خورده است و پیشینه آن به دوره‌های پیشدادی و کیانی می‌رسد. با تأمل در تاریخ پر فرازونشیب و پرحادثه این منطقه، به نقش، جایگاه و اهمیت نظامی این منطقه در دوره‌های مختلف تاریخی پی خواهیم برد. اینکه لاریجان همواره در طول تاریخ، از لحاظ نظامی قدرت و وزنه ای مهم در معادلات منطقه‌ای محسوب شده و از نظر سیاسی بیشتر تحت اداره حکام محلی قرار داشته تا دولت مرکزی، بیشتر معلول شرایط جغرافیایی و موقعیت ژئوپولوتیکی آن است؛ شرایط خاص طبیعی و صعب‌العبور بودن و محصور بودن در میان کوه های سربه فلک کشیده البرز میانی، موقعیت کمینگاهی و پناهگاهی، داشتن مراتع، ثروت، منابع و امکانات مالی، وجود قلعه‌های مستحکم، نیروی جنگی چابک و ورزیده و آماده به رزم، روحیه سرکش و آزادمنشانه ساکنان این منطقه، وجود تهدیدات نظامی دائمی و تهاجم متجاوزین به این ناحیه در طول تاریخ و نیز نقش شاهراهی لاریجان در ارتباط دادن صفحات شمال کشور با فلات ایران سبب گردیده اهالی لاریجان همواره مسلح، جنگجو و دارای قدرت نظامی و توان رزمی بالایی باشند و در نتیجه همین قدرت نظامی در بیشتر ادوار تاریخی مقاومت و استقلال خود را در برابر مهاجمین حفظ کرده و کمتر به اطاعت از سلسله‌های بزرگ گردن نهاده و پناهگاه امنی برای افراد مخالف حکومت مرکزی و در نتیجه مکانی برای تشکیل حکومت‌های مستقل محلی باشد.

بسیاری از مورخین، سیاحان و جغرافی‌دانان ایرانی و غیرایرانی این ویژگی تاریخی لاریجان را درک نموده و ضمن اعتراف به قدرت نظامی آن در دوره‌های مختلف، بیان نموده‌اند که موقعیت جغرافیایی خاص و طبیعت سخت لاریجان بر رفتار، منش، روحیات و قدرت نظامی ساکنان آن تاثیرگذار بوده است. رابینو این موضوع را به خوبی دریافته و بر این باور است که مردم لاریجان اکثراً سرسخت، سرکش و آماده شورش و مستعد خودداری از پرداخت مالیات و دارای روحیه نظامی بوده‌اند» (رابینو: ۱۳۴۳: ۷۵). مادام مری شیل نیز معتقد است لاریجان دارای چنان گذرگاه‌های تند و باریکی است که محال است به وسیله افراد غیربومی تسخیر شود و به همین خاطر است که سرکردگان این منطقه و وابستگان آنها همگی نظامی بوده و اغلب اوقات تن به اطاعت از حکومت مرکزی نداده و بارها افراد این منطقه یاغی شده و از پرداخت مالیات خودداری کرده‌اند. او حتی عباسقلی خان سردار لاریجانی که با همسر وی (کلنل جستین شیل، وزیرمختار انگلیس در ایران) دوست و در روستای آسک لاریجان میزبان وی بوده و نقش محوری در مقاله پیش‌رو دارد را نیز دارای همین روحیه سرکشی و یاغی‌گری دانسته است (شیل: ۱۳۶۲: ۲۴۰ و ۲۴۱).

اهمیت نظامی لاریجان و روحیه نظامی‌گری ساکنان لاریجان و شجاعت و مهارت آنان در تیراندازی و جنگاوری مهم‌ترین علت وقایع تاریخی این ناحیه بوده و بیشتر وقایع تاریخی لاریجان در طول تاریخ مربوط به همین خصیصه است. با استناد به اسناد و مدارک و آثار تاریخی باقی‌مانده در لاریجان به اهمیت نظامی این ناحیه در طول تاریخ پی خواهیم برد. وجود قلعه‌های بی‌شماری همچون قلعه ملک‌بهمن شاه‌اندشت، قلعه لوندر در رینه، قلعه کارود (که‌رود)، قلعه گل‌اندام، قلعه انگه‌مار، قلعه دختر، قلابن، کافرقلعه و ... که اکنون تنها خرابه‌ای از آنان بر جای مانده گواهی بر این مدعاست. از دیگر دلایل اهمیت جغرافیایی لاریجان، وجود منابع طبیعی و معدنی آن است. به گفته جوناس هنوی به فرمان نادر، کوهستان آمل را به واسطه داشتن معادن سنگ آهن زیاد مرکز ریخته‌گری و ذوب آهن کرده که همه‌گونه گلوله توپ و تفنگ و نعل اسب در آن تهیه می‌شد (هنوی: ۱۳۸۳، ص ۲۱۸). بسیاری از اسناد دوره قاجار به وفور معادن و کان‌های آهن و گوگرد و زغال سنگ در لاریجان اشاره نموده‌اند (ملگونف: ۱۳۷۶، ۵۱، شیل: ۱۳۶۲: ۲۴۹) و تاریخ شفاهی

لاریجان نیز به وجود منطقه‌ای به نام تفنگ‌گاه و اسلحه‌سازی در آنجا دلالت دارد. ژوبر (سفیر ناپلئون در ایران) نیز در سفرنامه‌اش به وجود کارگاه‌های ذوب آهن در کرانه‌های رود هراز اشاره کرده است (ژوبر: ۱۳۲۲: ۲۲).

با ظهور دولت صفوی و احیای حکومت ملی تحت لوای تشیع، علی‌رغم برچیده شدن آخرین حاکم مستقل محلی لاریجان (ملک بهمن لاریجانی) توسط شاه عباس اول، روحیه سپاهی‌گری لاریجانیان و قدرت نظامی آنان همچنان پایدار ماند و آنان در ارتش دولت صفوی و نیز ارتش ملی نادرشاه افشار حضور پررنگی داشتند. با قتل نادرشاه و تضعیف قدرت مرکزی و قدرتمند شدن ایل قاجار در مازندران، قدرت نظامی لاریجان با اتکاء به قابلیت‌های دفاعی طبیعی غیرقابل نفوذ و وجود استحکامات و قلاع مستحکم و مناسب برای کمین کردن و مخفی شدن از دید دشمنان و مهاجمین، به عنوان یک نیروی مستقل مجدداً احیاء و نقش مهم و حساسی در منازعات نظامی و سیاسی زند و قاجار ایفاء نمود.

پس از محاصره استرآباد توسط سپاهیان زند «کریمخان به واسطه عدم آذوقه و سیورسات، کارش از پیشرفت دست برداشت و پای پس گذاشت و شکستی فاحش بلکه آفحش یافته رو به سمت اصفهان برتافت و خان قاجار، مازندران و لاریجان را منتظم فرمود» (خورموجی: ۱۳۴۴: ۴). آوردن نام لاریجان در کنار نام مازندران اهمیت نظامی و استراتژیکی این ناحیه را در دوره زندیه بیان نموده و نشانگر آن است که مطیع نمودن سران لاریجان به اندازه تمامی مازندران برای خان قاجار ارزشمند بوده است؛ ازاین‌رو: «محمدحسن خان قاجار پس از عقب‌نشینی خان زند، به اشرف رفت و برای گرفتن آمل و کوهستان آن اندیشه کرد» (سپهر: ۱۳۸۰، ج ۱، ص ۹). با ظهور آقامحمدخان، برگ جدیدی از تاریخ نظامی لاریجان آغاز شد. نیروی نظامی این منطقه نقش مهمی در تاریخ نظامی این دوره ایفا نمود.

این نوشتار چنانچه از عنوان آن پیداست قصد دارد به موضوع بایبه و واقعه قلعه شیخ طبرسی و نقش فوج لاریجان در این واقعه بپردازد؛ ازاین‌رو ابتدا نگاهی به اهمیت و جایگاه فوج لاریجان در دوره قاجار و کارنامه نظامی و سیاسی عباسقلی خان لاریجانی در آن دوره انداخته و سپس ضمن بیان شمه‌ای از چگونگی برآمدن مذهب بایبه، زمینه‌ها و علل حضور بایبان در مازندران را بررسی و در ادامه تلاش می‌کنیم تا به تشریح دقیق چند و چون این رویداد تاریخی پرداخته و درنهایت به جمع‌بندی و تحلیل مناسب و واقع‌بینانه‌ای درباره نقش فوج لاریجان در آن دست یابیم. در این تحقیق تلاش شده تا باوجود بهره‌گیری از منابع مورخین درباری که در شرح این واقعه به طرفداری از حکومت قاجار پرداخته و نیز منابع فرقه باییت و بهائیت که تلاش در مظلوم‌نمایی و اثبات حقانیت خود دارند، حقیقت ماجرا را کشف و قضاوت بی‌طرفانه‌ای داشته باشیم.

جایگاه و اهمیت نظامی فوج لاریجان در دوره قاجار

با درگذشت کریمخان زند و ورود سپاه نیرومند آقامحمدخان قاجار به خاک مازندران، برادران مخالف و ناتنی وی که در استرآباد و مازندران بودند به تکاپو افتاده و در این راه از قدرت‌های محلی مازندران به‌ویژه لاریجان استمداد جستند: «در بارفروش که اعظم بلاد بود مستقر شدند و طوایف سیاه و سفید لاریجان اسلحه به دست به سوی آنان روانه شدند» (ساروی: ۱۳۷۱، ۶۵). در این زمان دو نفر از خوانین محلی لاریجان به نام محمدقلی خان سفید (خان دهستان گزنک لاریجان) و محمدقلی خان سیاه (خان بلوک امیری) سرکردگان اصلی سپاه لاریجان بودند که با آمدن مرتضی قلی خان قاجار به بارفروش، به او پیوستند؛ بدین ترتیب «اعاظم لاریجان، مرتضی قلی خان را متابعت کردند. مرتضی قلی خان گروهی از تفنگچیان مازندرانی خاصه لاریجانی‌های سیاه و سفید را که دو طایفه اند و معبر مازندران مسکن ایشان است، به سد طرق دارالمرز و منع واردین آن مأمور کرد» (هدایت: ۱۳۷۰، ج ۱۳، ص ۷۲۲۰).

سپاه لاریجان به فرماندهی خوانین سیاه و سفید هفت سال در برابر سپاه قدرتمند آقامحمدخان که در آن زمان گیلان و قسمتی از آذربایجان و عراق عجم را در دست داشت دوام آورد و ضمن اتحاد با سران زند و مخالفین خان قاجار، شش بار با او مصاف نمودند که در برخی از آنها پیروز بوده و حتی یک بار وی را دستگیر و در بندپی بابل به بند کشیدند؛ اما در نبرد نهایی که در شهر آمل رخ داد، کوه نشینان سرسخت و کینه توز لاریجان مغلوب شده و هر دو فرمانده آنان به قتل رسیدند (دنبلی، ۱۳۸۹: ۱۷، ساروی، ۱۳۷۱، ۹۵ - ۹۸، هدایت، ۱۳۷۰، ج ۱۳: ۷۲۵۵). با قتل خوانین سیاه و سفید لاریجان، آقامحمدخان وارد لاریجان شده و خیالش از بابت مازندران آسوده شد و به یمن این پیروزی حدود بیست روز در سرزمین سرسبز و دلآرای لار به جشن و استراحت پرداخت (ساروی: ۱۳۷۱، ص ۹۹ - هدایت: ۱۳۷۰، ج ۱۳، ص ۷۲۵۶).

پس از قتل سران لاریجان در سال ۱۱۹۶ ه. ق در آمل، سرکشی و عداوت لاریجانیان با ایل قاجار به پایان رسید و سربازان و سایر سرکردگان لاریجانی بلافاصله به سپاه قاجار پیوسته و کینه و عداوت پیشین سرکردگان سابق خود را به فراموشی سپردند: «لاریجان به تصرف اندر آمد و یک هزار دلاور تناور جنگی هوش و هنگی، ضمیمه ملتزمین رکاب داور هوشنگ هنگ شدند» (هدایت، ج ۱۳، ۱۳۷۰: ۷۲۵۶). آقامحمدخان حکومت و فرماندهی سربازان این ناحیه را به سرکرده سربازان روستای آسک لاریجان به نام میرزامحمدخان آسکی لاریجانی سپرد و فرزندان و نوادگان وی تا اواخر دوره قاجار فرماندهی فوج لاریجان و حکومت آمل و نواحی اطراف آن را در دست داشته و از جمله سران و بزرگان مازندران محسوب می شدند.

فوج لاریجان در این دوره خدمات نظامی بسیار ارزنده ای به خاندان قاجار نموده و به یکی از وفادارترین، شجاعترین و معتمدترین یاران وی تبدیل شد. مورخین به شجاعت سربازان مازندرانی به ویژه لاریجانیان و وفاداری آنها به خان قاجار اشاره کرده و حتی فریزر، قراچوخی های لاریجان را یاران وفادار شاه و اصطلاحاً «پیراهن تن شاه» نامیده است (فریزر: ۱۳۶۴، ص ۷۵). فوج لاریجان تقریباً در همه نبردهای آقامحمدخان حضور داشت؛ از نبرد گیلان و تالش (هدایت: ۱۳۷۰، ج ۱۳، ص ۷۳۰۷) و بادکوبه (همان: ص ۷۳۱۸ و ۷۳۱۹) تا نبرد با لطفعلی خان زند در فارس و کرمان. یکی از موفقیت های مهم آقامحمدخان در مصاف با لطفعلی خان زند در نتیجه درایت سردار لاریجانی محقق شد: «میرزامحمدخان سردهسته افواج لاریجانی یکصد تن از تفنگچیان را در معابری که سواران زند از آن عبور کرده بودند بنشانند و نگذاشت که پیروان آنها بدانها بپیوندند. راه اعانت و استمداد گروه زندیه بسته شد و پشت ایشان از این وهن عظیم شکسته» (همان: ۷۳۵۱ و ۷۳۵۲).

خدمات نظامی و وفاداری فوج دلیر لاریجان در زمان شاهان بعدی قاجار نیز تداوم داشته و شاهان قاجار به جهت سرکوب شورش های محلی امید، اعتماد و اطمینان زیادی به آنان داشتند. اوج رشادت های سربازان لاریجان در دوره اول و دوم جنگ های ایران و روس در مناطقی همچون گنجه و ایروان (هدایت: ۱۳۷۰، ج ۱۳، ص ۷۶۱۳ و ۷۶۱۴ - خاوری: ۱۳۸۰، ص ۳۰۳)، آرگوان و اصلاندوز و لنکران (خاوری: ۱۳۸۰، ص ۳۰۹) و تبریز نمایان است.

در زمان سلطنت محمدشاه و ناصرالدین شاه نیز لیاقت و شجاعت فوج لاریجان به فرماندهی عباسقلی خان لاریجانی (فرزند میرزامحمدخان لاریجانی) به حدی بود که حکومت در بسیاری از نبردها همچون محاصره هرات (هدایت: ۱۳۷۰، ج ۱۵، ص ۸۲۱۳ - ۸۲۱۸) و سرکوب بسیاری از غائله های داخلی همچون شورش ایل شاهسون در پی مرگ فتحعلی شاه (اعتمادالسلطنه: ۱۳۷۰، ص ۱۷۹)، مأموریت شیراز و سرکوب شورش فارس و بهبهان و کهکیلویه (هدایت: ۱۳۷۰، ج ۱۵، ص ۸۵۳۱ - فسائی: ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۷۹۶ - سپهر: ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۳۴۹ - خورموجی: ۱۳۴۴، ص ۸۹)، سرکوب فتنه آقاخان محلاتی، دفع فتنه بابیه در قلعه شیخ طبرسی مازندران (هدایت: همان، ص ۸۴۸۶ - سپهر: ج ۳، ص ۲۴۰) و ... از آنان بهره می جست.

با بررسی اوضاع تاریخی لاریجان در عهد قاجار در می‌یابیم که بیشترین حضور لاریجان در صحنه سیاسی اوایل دوره قاجار مربوط به نبردهای داخلی و خارجی این حکومت و اعتماد کامل شاهان قاجار به این فوج در انجام مأموریت‌های نظامی مهم و حساس است که این موضوع ریشه در شجاعت ذاتی و مهارت اهالی لاریجان در تیراندازی و روحیه سلحشوری و نظامی‌گری آنان و سابقه دیرینه نظامی لاریجان دارد. مورّخین ضمن اشاره به شجاعت و بی‌باکی مثال‌زدنی لاریجانیان، از تیراندازان لاریجانی به‌عنوان سرآمد سربازان مازندرانی نام برده (هدایت: همان، ج ۱۴، ص ۷۸۶۹) و مهارت مازندرانیان در تیراندازی را مربوط به دوران شاه عباس صفوی و اعزام افسری فرانسوی از سوی وی به مازندران دانسته اند (هدایت: همان، ج ۱۳، ص ۷۵۸۵). مری شیل در این باره نظر جالبی دارد؛ او معتقد است نظامی‌گری و شجاعت لاریجانی‌ها می‌تواند به دلیل موقعیت جغرافیایی و همسایگی‌شان در طول تاریخ با ترکمانان باشد که سبب گردیده آنها همواره از خود در برابر هجوم وحشیانه ترکمانان مواظبت کنند و به‌ندرت بدون اسلحه دیده شوند و حتی در هنگام کشت و کار نیز مسلّح باشند و همین مسئله آنها را به سربازانی شجاع و ماهر تبدیل کرده است که در جنگ‌های غیرمنظم تبحر خاصی دارند (شیل: همان، ص ۲۴۷ و ۲۴۸).

کارنامه نظامی و سیاسی عباسقلی خان لاریجانی

میرزا محمدخان لاریجانی که در پی فتح لاریجان توسط آقامحمدخان، به فرماندهی و حکومت لاریجان و آمل منصوب شده بود، در کهنسالی و در جریان جنگ‌های دوم ایران و روس به سبب محافظت از حرم عباس میرزا در هنگام اشغال تبریز به معتمدالحرم معروف شد (هدایت: همان، ج ۱۴، ص ۷۸۶۹). او دارای سه پسر بود که یکی از آنان به نام جعفرقلی خان در جریان جنگ‌های ایران و روس در شهر لنکران کشته شد. پسر دیگر او طهماسب‌قلی خان نام داشت که یکی از سرداران سواره‌نظام سپاه ایران در جنگ‌های ایران و روس حضور داشته و مدت کوتاهی نیز پس از مرگ پدر در اواخر سلطنت فتحعلی شاه فرماندهی فوج لاریجان بر عهده گرفت. جیمز فریزر که در اواخر سلطنت فتحعلی شاه (۱۲۳۷ ه. ق برابر با ۱۸۲۱ م.) به مازندران آمده، طهماسب‌قلی خان لاریجانی را از اعیان و رادمردان مازندران دانسته که قسمت‌هایی از راه تهران به آمل را تعمیر و مسطح نموده و قصد داشته تمامی راه لاریجان را هموار کند، اما مرگ وی این کار بزرگ را متوقف نمود (فریزر: ۱۳۶۴، ص ۵۳۱). وی در سن ۳۰ سالگی هنگام عزیمت از تهران به لاریجان در قریه «دآه»، در نزدیکی آبعلی فعلی وفات یافت و برادر دیگرش عباسقلی خان لاریجانی که مرد شجاع و باکفایتی بود فرماندهی فوج لاریجان و اداره این ناحیه را از سوی دولت برعهده گرفت. این رسم در بسیاری از ولایات ایران وجود داشت و حکومت به طور موروثی در خاندانی که مورد اعتماد حکومت بود تداوم می‌یافت.

عباسقلی خان سرتیپ لاریجانی مدّت نسبتاً زیادی (از اواخر سلطنت فتحعلی شاه تا اواسط سلطنت ناصرالدین شاه) فرماندهی فوج لاریجان و حکومت آمل و لاریجان را در دست داشته و از جمله رجال سرشناس دربار قاجار و یکی از فرماندهان اصلی قشون ایران در آن زمان به حساب می‌آمد. همین‌که او در سنین جوانی و آغاز سلطنت محمد شاه به درجه سرتیپی و سرداری رسیده خود نشانگر لیاقت و درایت او در امور نظامی است. در سال ۱۲۳۷ ه. ق که فریزر به لاریجان آمد او در غیاب پدر و برادرانش که در جنگ ایران و روس بودند، مسئولیت اداره منطقه را بر عهده داشته و فریزر او را بلوک باشی لاریجان معرفی کرده است (همان). وی علاوه بر اشتغال به امور نظامی و انجام مأموریت‌های مهمی چون شرکت در سرکوب شورش‌های داخلی و جنگ هرات و ... به‌عنوان یکی از معتمدین و مشاورین نزدیک ناصرالدین شاه، در دربار او حضور داشته و از رجال سرشناس آن زمان محسوب می‌شده است؛ علاوه بر این، عباسقلی خان لاریجانی نفوذ، قدرت و اعتبار بسیار زیادی در صفحه مازندران داشت و پس از حاکم ایالت که از میان شاهزادگان قاجار انتخاب

می‌شد، عملاً شخص دوم این منطقه به حساب می‌آمد. این موضوع در وقایع‌نامه‌های این دوره و یادداشت‌ها و سفرنامه‌های سیاحان و اروپائانی که در عهد ناصری قدم به مازندران گذاشته‌اند مشهود است (میرزا ابراهیم: ۱۳۵۵، ص ۱۳۴). در شرح ماجرای قلعه طبرسی نیز تقریباً تمامی مورخین بابی و غیربابی، منصب و جایگاه عباسقلی خان را بالاتر از سایر سرکردگان و صاحب‌منصبان مازندران دانسته‌اند (هدایت: ج ۱۵، ص ۸۴۹۶ - سپهر: ۱۳۸۰، ج ۳، ص ۲۴۰ - خورموجی: ۱۳۴۴، ص ۵۸).

درخصوص کثرت املاک و روستاهای متعلق به عباسقلی خان سرتیپ لاریجانی در آمل، بارفروش، مشهدسر، محمود آباد، لاریجان و سایر نواحی مازندران شواهد زیادی در دست است (مکنزی: همان، ص ۱۰۳ - نوری: ۱۳۹۰، ص ۱۶۷)؛ درواقع این روستاها تیول وی و سایر صاحب‌منصبان فوج لاریجان بودند. روستای زیبا و پرجمعیت آسک نیز که حاکم‌نشین لاریجان و متعلق به همین خاندان بود (لوات: ۱۳۳۶، ص ۲۳۲ - شیل: همان، ص ۵۴).

ظاهراً نخستین مأموریت عباسقلی خان در سرکوب شورش عده‌ای از اهالی ایل شاهسون و تعدادی از سربازان عراقی تابع غلامحسین خان سپهدار در پی مرگ فتحعلی شاه رخ داد که به گفته مؤلف اکسیرالتواریخ، عباسقلی خان لاریجانی و محمدحسین خان فیروزکوهی، این دو شیر بیشه جلادت و شجاعت آنان را سرکوب و فراری دادند (اعتمادالسلطنه: ۱۳۷۰، ص ۱۷۹). مأموریت بعدی فوج لاریجان، شرکت در لشکرکشی به قلعه غوریان و جنگ هرات و نبرد با شیرمحمد خان سردار سپاه مرادخان ابدالی به همراه سایر افواج مازندرانی است. عمده سپاهیان محمدشاه در این نبرد افواج لاریجانی، فیروزکوهی، تنکابنی، بندپی‌ای، سوادکوهی و سمنانی بودند. در شعبان سال ۱۲۵۳ ه.ق (۱۲۱۷ م.ش) قشون ایران پس از فتح قلعه غوریان، شهر هرات را محاصره نمود. در این نبرد مصطفی‌قلی خان (سرکرده افواج سمنانی) مأمور حفظ قورخانه سپاه و محمدحسین خان فیروزکوهی و عباسقلی خان سرتیپ لاریجانی به طلایه‌داری اردوی اصلی سپاه ایران مأمور شدند (هدایت: همان، ج ۱۵، ص ۸۲۱۳).

در دوره سلطنت ناصرالدین‌شاه بر میزان نفوذ و اعتبار عباسقلی خان افزوده شد. وی که به ادعای برخی، مربی شکار و تیراندازی ناصرالدین‌شاه در دوران کودکی و نوجوانی او بود (راعی اسکی: ۱۳۸۷، ص ۲۶۷) به‌عنوان یکی از رجال سرشناس دربار و فرماندهان نظامی برجسته و یکی از افراد نزدیک و مورد اعتماد شاه شناخته می‌شد؛ تاجایی که مورخان از او با لقب مقرب‌الخاقان و فردی که آباعن جد خدمتگزار وفادار شاهان قاجار بوده یاد نموده‌اند (هدایت: همان، ج ۱۵، ص ۸۴۸۶). عباسقلی خان در بسیاری از سفرهای داخلی شاه و هنگام شکار و تفریح از ملازمین وی بوده و مسئولیت حفظ امنیت جانی شاه و نزدیکانش را به عهده داشت: «در هنگام توقف (شاه) در امامه، انتظام امور قراولی نیاوران برعهده عباسقلی خان سردار لاریجانی مفوض و امور افواج و قراولان را نظمی کامل داد»، (همان: ص ۸۲۳۲).

موفقیت‌های فوج لاریجان در انجام مأموریت‌های نظامی همچون سرکوب شورش فارس و بهبهان و کهکیلویه بر میزان اعتبار و نفوذ عباسقلی خان در دربار و قشون افزود (معتضد: ۱۳۷۸، ص ۸۰). قشون ایران در آن عهد به ده تومان تقسیم می‌شد که معمولاً هر تومان مربوط به یک ایالت بوده و دارای چند فوج بود. این قشون درعهد ناصرالدین‌شاه مجموعاً دارای ۵۳ فوج بود که فوج لاریجان، فوج ۳ از تومان ۵ به شمار می‌آمد. میرزا ابراهیم که در سال‌های ۱۲۸۶ ه.ق تا ۱۲۷۷ ه.ق به مازندران سفر کرده است در سفرنامه‌اش ضمن اشاره به فوج لاریجان می‌نویسد: «بزرگ لاریجان عباسقلی خان سردار است و پسرش غلامعلی خان سرهنگ که پانصد تومان موجب سرهنگ است»، (میرزا ابراهیم: همان، ص ۱۳۴). وی استعداد فوج لاریجان را ۸۰۲ نفر سواره نظام و ۱۶۴ نفر نوکر سرباز دانسته است (همان). این رقم با آنچه سایر مورخین ارائه داده‌اند مطابقت دارد. مکنزی که در سال ۱۲۷۶ ه.ق به مازندران آمده قوای نظامی این

ایالت را به دو بخش تقسیم نموده است: قشون نامنظم که ۲۵۱۶ نفر و قشون منظم که ۲۸۱۴ نفرند شامل فوج سوادکوه ۸۰۰ نفر، هنگ بندپی ۴۱۲ نفر و هنگ لاریجان ۸۰۲ نفر (مکنزی: همان، ص ۷۴).

به نظر می‌رسد عباسقلی خان لاریجانی در اواخر عمر به دلایل نامعلومی موقتاً از چشم ناصرالدین‌شاه افتاد و شاه از وی مکدر گردید. این امر احتمالاً به نزاع عباسقلی خان با میرزا آقاخان نوری صدراعظم شاه مربوط بوده که در نهایت به تحصن بی دلیل وی در سفارت انگلستان (احتمالاً در سال ۱۲۷۷ه.ق) منجر شده است. ظاهراً عباسقلی خان لاریجانی، محمودولی خان تنکابنی را بدون اجازه از زندان رها نموده و این موضوع درگیری لفظی او و صدراعظم را در دربار در پی داشته است و اصل ماجرا به رخ کشیدن قدرت قلم و شمشیر آنها به یکدیگر بوده که منجر به عصبانیت عباسقلی خان و پرت کردن قلمدان به سمت میرزا آقاخان نوری شده و ظاهراً ناصرالدین‌شاه از قضایا آگاه و از عباسقلی خان غضبناک گردیده است. این ماجرا در هیچ منبع تاریخی یافت نشده و تنها مؤلف کتاب آسک در گذر تاریخ احتمالاً با استناد به برخی تواریخ شفاهی بیان نموده است (راعی آسکی، ص ۲۳۷). اگرچه ممکن است این ماجرا صحت نداشته باشد، اما آنچه درستی آن را قوت می‌بخشد ماجرای تحصن بی دلیل عباسقلی خان در سفارت انگلیس است که مؤلف کتاب حقوق‌بگیران انگلیس در ایران با استناد به نامه‌های ناصرالدین‌شاه به میرزاهاشم خان نوری در زمان صدارت میرزا آقاخان نوری به آن پرداخته (راعی: ۱۳۳۶، ص ۱۱۴) و در ادامه به نقل از نامه‌های صدراعظم به حاجی میرزا احمدخان (مصلحت‌گذار ایران در استانبول) بیان نموده است که عباسقلی خان لاریجانی و چند نفر دیگر بدون جهت در سفارت انگلیس متحصن شده بودند و چند روز بعد هم بدون مداخله سفارت بیرون آمدند (همان، ص ۲۸۷ و ۳۸۱). به نظر می‌رسد سردار لاریجانی در پی غضبناک شدن شاه از ترس جان خود مجبور به پناه بردن به سفارت انگلیس شده است و این ماجرا دلیلی بر وابستگی و سرسپردگی وی به دولت انگلیس نیست. درحقیقت در آن ایام اینگونه مرسوم بوده که شاهزادگان و درباریان که مورد غضب شاه قرار می‌گرفتند گاه برای در امان ماندن از جلادان و درخیمان شاه به سفارت روس و انگلیس پناه می‌بردند. وی مدت کوتاهی پس از این ماجرا و در سالهای میان ۱۲۷۷ه.ق تا ۱۲۷۹ه.ق بدرود حیات گفت.

زمینه ها و چگونگی حضور بابی ها در مازندران

ظهور فرقه بابیه از جمله وقایع تاریخی مهم ایران در دوره سلطنت محمد شاه و ناصرالدین شاه قاجار است که به وقوع شورش‌ها و حوادث گوناگونی از جمله واقعه قلعه شیخ طبرسی انجامید. میرزا محمدعلی شیرازی معروف به باب در سال ۱۲۶۰ه.ق ادعای بابیت و سپس مهدویت نمود و مذهب جدیدی عرضه کرد و پیروانی در میان لایه‌های گوناگون و ناراضی جامعه اعم از روشنفکران، کسبه، تجار، پیشه‌وران، نظامیان، زمینداران و حتی درباریان (از جمله حاکم اصفهان و برخی شاهزادگان) گرد آورد (فروزش: ۱۳۹۶، ص ۶۵). بسیاری از روحانیون سرشناس شیعه همچون سید محمدحسین مجتهد ترشیزی، سید حسین مجتهد خراسانی، حاجی سید جواد کربلایی، میرزا سید محمدآقا و ... نیز به آیین بابیه درآمدند و حتی برخی از علمای شیعه همچون ملا حسین بشرویه، محمدعلی بارفروشی، ملا شیخ علی ترشیزی و سیدیحیی دارابی رهبری شورش‌های بابی را برعهده داشتند (همان، ص ۶۶)؛ مورخین شمار این روحانیون را «قریب به چهارصد تن» گزارش نموده‌اند (همان، ص ۶۶). این جنبش که از فارس آغاز شده بود به سرعت در تهران، خراسان و آذربایجان و اصفهان و مازندران و ... تسری یافته و تعداد پیروانش در اندک مدتی به رقم حدود صد هزارتن رسید (کوزتسوا: ۱۳۵۸، ص ۱۴۴). محافل حکومتی در دوره محمدشاه قاجار سختگیری چندانی نسبت به بابیان اتخاذ نمودند و حتی حاج میرزا آقاسی صدراعظم شاه که در زمره متصوفه و از مخالفین روحانیت شیعه بود، در مظان اتهام حمایت از بابی ها قرار داشت. علاوه بر تسامح و

تساهل شاه و دربار در قبال بابی‌گری، ناصرالدین میرزای ولیعهد نیز پس از مجلس مناظره تبریز، با «دیوانه» نامیدن سیدعلی محمد باب، وی را از خطر مرگ حتمی نجات داد (فروزش: همان، ص ۶۵).

فراگیر شدن افکار و عقاید بابیه دشمنی قاطبه علماء و مسلمانان به ویژه متعصبین مذهبی را برانگیخت و به حبس محمدعلی باب در قلعه چهریق ماکو و در نهایت اعدام وی به فتوای علمای تبریز و فرمان ناصرالدین شاه در سال ۱۲۶۶ ه. ق انجامید؛ شاگردان باب پس از قتل وی با شدت بیشتری به ترویج عقاید وی و گسترش مذهب بابیه ادامه دادند. رواج بابی‌گری، شورش‌ها و آشوب‌هایی را در سرتاسر ایران پدید آورد که یکی از مهم‌ترین آنها غائله قلعه شیخ طبرسی در نزدیکی علی آباد (قائم‌شهر) مازندران بود که در زمان محبوس بودن باب در آذربایجان رخ داد. این غائله در اواسط سال ۱۲۶۴ ه. ق آغاز و پس از ۹ ماه در اواسط سال ۱۲۶۵ ه. ق پایان یافت. در پی دستگیری باب در سال ۱۲۶۴ ه. ق، سه تن از معروفترین شاگردانش به نامهای محمدعلی بارفروش معروف به قدّوس که آخرین نفر از حروف حَی بود (وهمین: ۲۰۱۹ م، ص ۲۶۶)، میرزا حسینعلی معروف به بهاء‌الله و طاهره معروف به قره‌العین در محلی بنام بدشت از توابع شاهرود که محل رفت و آمد مسافران و کاروان‌های خراسان و مازندران و عراق بود، تعداد کثیری از پیروان باب را گردآورده و به طرح‌ریزی نقشه‌ای برای ترویج دین نوین خود و در نهایت تشکیل حکومت باب پرداختند (نجفی: ۱۳۵۷، ص ۴۵۴). در این تجمع تصمیم بر آن شد تا به هر ترتیبی که شده باب را از زندان ماکو برهانند؛ به این صورت که ابتدا تمامی مبلغین و طرفداران بابیه را در ماکو جمع نموده و پس از آنکه اجتماعشان به اندازه کافی قدرت یافت از شاه درخواست عفو و آزادی باب را نمایند و اگر شاه مخالفت کرد با حمله به سربازخانه و قراولان، باب را آزاد نمایند و اگر نتوانستند در مقابل حکومت ایستادگی کنند به خاک روسیه پناه ببرند (اعتضادالسلطنه: ۱۳۵۱، ص ۱۷۹). در حین اجتماع بدشت تعدادی از پیروان باب از اعمال و کردار بابیان (به‌ویژه رفتار و گفتار و کشف حجاب طاهره که در سخنوری و زیبایی یگانه دهر بود) در آن دشت سرخورده و پشیمان شده ترک این مذهب و توبه نموده و فراری شدند (فاضل مازندرانی: ۱۳۵۴، ص ۳۲۴).

پس از توافق بدشت، بابیان به نواحی مختلف پراکنده شدند و محمدعلی بارفروش و طاهره قره‌العین با جمعی از مریدان خود راه مازندران را در پیش گرفته و در قصبه نیالا از توابع هزارجریب مازندران توقف کردند. مردم متدین و متعصب مازندران که آوازه بدنامی بابیان را شنیده و در پی فرصتی برای گوشمالی آنان بودند به آنها حمله، تعدادی را متواری و اموالشان را غارت کردند. پس از این حادثه طاهره رهسپار نور و محمدعلی بارفروش به موطنش بارفروش رفت و منتظر رسیدن ملاحسین بشرویه، بزرگ زعیم بابیان و اولین نفر از حروف حَی (وهمین: ۲۰۱۹ م، ص ۲۶۵) که به تازگی از بند جسته و در مشهد به سر می‌برد ماند (اعتضادالسلطنه: ۱۳۵۱، ص ۱۸۶).

به گواه تاریخ، ملاحسین بشرویه ای با شنیدن خبر وفات محمدشاه، بی سرو سامانی ناشی از ایام فترت را بهترین فرصت برای خروج دانسته و عازم مازندران شد؛ چراکه اولاً ملا محمدعلی قدّوس در بارفروش و طاهره قره‌العین و ملا حسینعلی نوری و ملا یحیی نوری در نور بودند و ثانیاً حاکم مازندران نیز در حال عزیمت به پایتخت بود؛ از این‌رو ملا حسین در ۱۹ شعبان سال ۱۲۶۴ ه. ق موقع را مغتنم شمرده با علمای سیاه و عمامه‌ای سبز در معیت اصحابش که از قضا تعدادشان در این هنگام دقیقاً ۳۱۳ نفر! بوده از مشهد به دامغان و سپس بارفروش رسید (زعیم‌الدوله تبریزی: ۱۳۳۳ ه. ق، ص ۱۴۱).

شرح نبرد قلعه شیخ طبرسی

اگرچه ملامحمدعلی بارفروشی با تبلیغات و سخنرانی‌هایش در بارفروش، تعداد کثیری از طبقات شهری و حتی روستایی را گرد خود جمع نموده بود، لیکن ورود ملاحسین به مازندران سبب انسجام و اتحاد بیشتر بایان در این سامان گردید. سپهر ضمن اشاره به آمدن ملاحسین بشرویه به بارفروش می‌نویسد:

«پس از چند روز ملاحسین بشرویه از راه برسید و با اصحاب خود در کنار میدان آن بلده فرود شدند و به دعوت مردم پرداخته و هنوز يك هفته برنگذشته بود که سیصد تن از مردم بارفروش طریقت باب گرفتند و طریق او را ثواب شمردند و از این حدیث عموم خلق را وحشت و دهشتی تمام در خاطر راه کرد. سعیدالعلمای بارفروشی و دیگر علمای مازندران که مکیدت ایشان را از بهر خود بر زیادت می‌دانستند، جمعی از تفنگچیان را به حفظ و حراست خویش برگماشتند و صورت حال را به کارداران دولت و سرکردگان مازندران بنگاشتند» (سپهر: ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۲۴۰). اوضاع نابه سامان مملکت، فقر، نارضایتی عمومی مردم از حکومت، شعارهای زیبا و ظاهر فریبانه بایان همچون لغو مالکیت عمومی و اعلام دارایی همگانی و برابری برای همه مردم و ... سبب شد عده بی‌شماری دور ملاحسین و قدوس جمع شوند.

در آن زمان در بارفروش دو نفر از مجتهدان سرآمد دیگر روحانیون بودند؛ نخست سعیدالعلماء که از علمای منتقد عهد ناصری بوده و دیگری ملامحمد حمزه. محمدسعید بارفروشی ملقب به سعیدالعلمای مازندرانی در سال ۱۱۸۷ ه.ق در روستای دیوکلاهی بارفروش متولد و تحصیلات دینی مقدماتی را در بارفروش و ساری و آمل و نجف نزد شریف العلماء آملی گذرانده و در فقه و اصول استاد گشته و از افاضل زمانه و مورد توجه خاص و ملوکانه ناصرالدین شاه شد. ظاهراً شیخ مرتضی انصاری با وجود سعیدالعلماء در جهان تشیع از دادن فتوا خودداری می‌کرد (بامداد: ۱۳۵۷، ج ۲، ص ۷۱ - مدرّس تبریزی: ۱۳۶۹، ج ۳، ص ۳۸).

سعیدالعلماء به محض آگاهی از خبر نزدیک شدن ملاحسین بشرویه به بارفروش و مقاصد او و قدّوس، درس و بحث دینی را یکسو نهاده و عزمش را برای ممانعت از توفیق آنان جزم نمود و در این راه از هیچ کوششی اعم از مکاتبه با دولت و سرداران معروف مازندران، تحریم بایان و ممانعت از فروش نان و آذوقه به آنان، سخنرانی و تنویر افکار عمومی، بسیج عمومی مردم و حتی صدور فتوا دریغ ننمود. وی که به گفته مؤلف کتاب ظهورالحق در فصاحت بیان و نطق، نادره دوران و یگانه زمان بود (مدرس تبریزی: ۱۳۶۹، ص ۱۶۱) در یکی از ده‌ها سخنرانی‌اش علیه بایه در مسجد جامع بارفروش گفت:

«ایها الناس! بیدار شوید؛ دشمنان در کمینند؛ می‌خواهند اسلام را از بین ببرند؛ مقدسات اسلامی را محو کنند؛ حالا که محمدشاه فوت کرده و کارها درهم و پریشان است، رئیس این گروه با جمعیتی از جان گذشته به سمت ما می‌آید... همه شما فردا صبح حاضر باشید و خود را مهیا کنید تا جلوی این گروه را بگیرید» (لطافتی: ۱۳۸۶، ص ۶۰ - نجفی: همان، ص ۵۹۹ و ۵۶۰ - زرنندی: ۱۳۲۴، ص ۳۳۱). آنگاه جارچی در شهر گماشت و اعلان بسیج عمومی کرد و وقتی دید عده بی‌شماری گرد ملاحسین بشرویه حلقه زده‌اند، فتوای جهاد صادر نمود و در پایان غائله نیز به ناچار دست به دامان فتوای تکفیر بایان شد. عباس افندی معتقد است: «به فتوای آشهر علما، عاقله ناس در جمیع اطراف به قوه قاهره بنای تالان و تاراج بایان گذاشتند و از آن جمله در مازندران ملاحسین بشرویه ای و تابعانش را به حکم رئیس - الفقهاء سعیدالعلماء عاقله شهر بارفروش هجوم جمهور نمودند» (نجفی: همان، ص ۵۶۴).

کاروان مسلح و حدوداً دویست نفره ملا حسین بشرویه روز ۱۲ شوال سال ۱۲۶۴ ه.ق (۱۱ سپتامبر ۱۸۴۸ م) یعنی تنها چهار روز پس از مرگ محمدشاه قاجار به بارفروش که مهم‌ترین شهر تجاری مازندران در آن عهد بود رسید (وهمن: همان، ص ۲۶۵).

سعیدالعلماء به محض شنیدن خبر ورود ملاحسین به بارفروش، برای پیشگیری دست به کار شده و ضمن مکاتبه با سرداران و تحریک و تشویق آنان به دفع این فتنه، علماء مازندران را جمع و به آنان هشدار داد و تمامی مردم مسلمان را مکلف به انجام تکلیف شرعی و دفع این بلای آسمانی نمود. این جمعیت در نزدیکی شهر به جماعت بابیه برخوردند و برای ممانعت از ورود آنان دست به اسلحه بردند و نبرد آغاز شد. ملاحسین شجاعانه در میانه میدان شمشیر به کف پیکار می‌کرد. در نهایت اهالی بارفروش بدون نتیجه به شهر بازگشتند و جماعت بابیه فاتحانه در کاروانسرای مجاور سبزه میدان شهر استقرار یافتند. در ادامه، خشونت مردم بارفروش و به قتل رساندن افراد ملا حسین و ممانعت از فروش نان و دادن آب به بایان، ملاحسین را خشمگین کرده و به مردم شهر حمله کرد. این وضعیت شش روز ادامه داشت تا اینکه عباسقلی خان لاریجانی وارد بارفروش شده و به این کشتار پایان داد (کاشی: ۱۳۲۸ ه.ق، ص ۱۵۶-۱۵۸).

مؤلف کتاب نقطه الکاف که از مریدان باب بوده و در این زمان خود را از کاشان به مازندران رسانده بود بر این باور است که سعیدالعلمای شهر بارفروش موضوع بایان را به خانلر میرزا احتشام‌الدوله حکمران مازندران گزارش داده و او نیز محمدعلی بارفروش را به ساری آورده و ۹۵ روز نزد محمدتقی کبیر مجتهد ساری تحت نظر قرار داد (همان)؛ البته چنین مطلبی در سایر منابع تاریخی و حتی کتب بابیت یافت نگردیده است؛ به هر حال شرایط به نحوی بود که علمای بارفروش دست یاری به سوی عباسقلی خان سردار لاریجانی دراز کردند و بدین ترتیب «مقرب الخاقان عباسقلی خان لاریجانی ابن میرزا محمدخان که اباعن جد خدمتگزار دولت قاجاریه بودند به نامه سعیدالعلماء از این کار آگاه گشت»، (هدایت: ۱۳۸۰، ج ۱۵، ص ۸۶۸) و عازم بارفروش شد. عباسقلی خان در آن دوره نفوذ، قدرت و اعتبار بسیاری در صفحه مازندران داشت و پس از حاکم ایالت که از میان شاهزادگان قاجار انتخاب می‌شد، عملاً شخص دوم این منطقه به حساب می‌آمد (میرزاابراهیم، همان: ص ۱۳۴).

سپهر معتقد است از آنجائی که خانلر میرزا در حال عزیمت به تهران بود (احتمالاً به منظور شرکت در مراسم تاجگذاری ناصرالدین شاه) و از اتمام دوران حکمرانی خود آگاه بود توجه زیادی به درخواست سعیدالعلماء نکرد و از این رو «سعیدالعلماء در بیم شد و به عباسقلی خان لاریجانی مکتوبی کرد. چون مکتوب بدو رسید، محمد بیگ یاور لاریجانی را با سیصد تفنگچی لاریجانی به دفع ایشان بیرون فرستاد» (سپهر: همان، ج ۳، ص ۲۴۰).

اینکه عباسقلی خان در این زمان در کجا اقامت داشته دقیقاً مشخص نیست اما با توجه به مراسم تاجگذاری ناصرالدین شاه احتمالاً او نیز در تهران بوده است. راعی آسکی بر این باور است عباسقلی خان پس از درخواست سعیدالعلماء از ملاصابر آسکی، بزرگ روحانیون لاریجان کسب تکلیف نموده و وی نیز فتوای جهاد داده است (منصورنژاد: ۱۳۹۳، ص ۲۷۵)؛ به هر حال سیصد نفر از سربازان فوج لاریجان به سرکردگی محمدبیگ یاور با شتاب از لاریجان (یا آمل) طی مسافت کرده و پس از ورود به بارفروش با بایان درگیر شدند. در این میان دوازده نفر از بابی‌ها به قتل رسیده و تعدادی از لاریجانی‌ها نیز کشته و زخمی شدند (خورموجی: همان، ص ۵۸ و ۵۹). رضاقلی خان هدایت به حمله دسته سیصد نفره لاریجانی بر جماعت هشت هزار نفره بایان!! که جامه و عمامه سپید بر تن داشته و یا صاحب‌الزمان گویان می‌جنگیدند اشاره نموده و نتیجه نبرد را پیروزی لاریجانیان و تحصن بایان در سبزه میدان بارفروش دانسته است (هدایت: همان، ج ۱۵، ص ۸۴۸۷). سپهر نیز در این زمینه با وی هم‌عقیده بوده و می‌نویسد: «ملاحسین و حاج محمدعلی مقاتلت در میان شهر را از بهر خویش به زیان کار نزدیک دانسته از میان جنگ رزم‌زنان و هزیمت‌کنان به کاروانسرای سبزه میدان بارفروش دررفتند و در آنجا از بهر مدافعت سنگرها راست کرده و متحصن گشتند» (سپهر: ۱۳۷۷، ج ۳، ص ۲۴۰).

گریگوری ملگونف که مدتی پس از این واقعه به ایران آمده است، تعداد سپاهیان لاریجان در حمله به کاروانسرای سبزه میدان شهر بارفروش را هشتصد نفر عنوان نموده است (ملگونف: ۱۳۶۷، ص ۲۱۹). در منابع بابی نیز ضمن اشاره به شکست ابتدایی بابیه از سپاه

لاریجان چنین آمده که در این تحصّن، مردم شهر حتی از دادن آب و نان هم به بابیان امتناع کردند (زرنندی: ۱۳۲۴، ص ۲۳۰). در همین حین عباسقلی خان لاریجانی به بارفروش رسید. او که در ابتدا عزم راسخ برای ادامه جنگ با بابیان داشت (سپهر: همان، ج ۳، ص ۲۴۱) از این امر منصرف شد. سپهر علت این امر را این گونه شرح داده است:

«ملاحسین چون مکشوف داشت که با اعداد اندک، رزم او را نتوان ساخته کرد و در تنگنای بارفروش حمل این جنگ و جوش نتواند داد، حیلتي اندیشید و به نزدیک او پیام فرستاد که ما به هر شهر و دیاری که رفته‌ایم سخني جز از در شریعت نگفته‌ایم و اینکه مردم را به سوي باب مي‌خوانیم همي‌خواهیم که ایشان را از عنا و عذاب برهانیم. اکنون که مردم این شهر طریق صلاح و فلاح نمی‌جویند و جان و مال ما را مباح می‌دانند ایشان را در تیه خذلان و جهل می‌گذاریم و به جانب دیگر درگذریم. عباسقلی خان در پاسخ گفت این سخن به ثواب است. نیکو آن است که نخست بیرون از مازندران دعوت خویش را آغاز کنید و آنگاه بدین اراضی باز شوید و جماعتی از تفنگچیان لاریجانی را برگماشت تا آن جماعت را تا علی‌آباد کوچ داده از آنجا عزیمت کنند. لاجرم ملاحسین و اصحاب ایشان از بارفروش بیرون شده راه برگرفتند و تفنگچیان نیز تا ارض علی‌آباد برفتند» (سپهر: همان، ج ۳، ص ۲۴۱).

هدایت نیز ماجرا را به همین شکل بیان نموده است (هدایت: همان، ج ۱۵، ص ۸۴۸۷ و ۸۴۸۶)؛ البته مورخین درباری تا حدودی حق داشته‌اند پیشنهاد ملا حسین را حيله و نیرنگ تصور کنند؛ چرا که ماجرا آن‌طور که عباسقلی خان لاریجانی امید داشت خاتمه نیافت.

پس از رسیدن بابیان به علی‌آباد (قائم‌شهر) که ابتدای راه سوادکوه است، گماشتگان سردار لاریجانی به آمل و لاریجان بازگشتند؛ در همین حین خسروبیگ قادی‌کلانی از اهالی علی‌آباد با افراد مسلّحش به طمع اموال بابیان آنان را تعقیب و در جنگل به آنان حمله‌ور شد. مؤلف روضه‌الصفا بر این باور است که خسروبیگ به اسم مشایعت و محافظت و نشان دادن راه خروج از مازندران (راه سوادکوه و فیروزکوه) با آنان همراهی کرده و به این بهانه درخواست مزد و پاداش نمود و همین امر سبب بروز درگیری میان آنان گردید (همان). در منابع بابی و بهائی چنین بیان شده که ملاحسین و خسروبیگ، رئیس مأمورین محافظ بابیان، با هم اسب می‌رانند و بقیه اصحاب و سواران خسروبیگ هم در کنارشان بودند. خسروبیگ مخصوصاً راه جنگل را برگزید تا بهتر بتواند مقصود خود را عملی کند. ملاحسین که به او و طولانی شدن مسیر ظنین شده بود پرسید چطور نیمی از ظهر گذشته و ما هنوز به شیرگاه نرسیده‌ایم؟ در نهایت با جواب‌های شک‌برانگیز و سر‌بالای خسروبیگ درگیری آغاز و پس از چند ساعت با پیروزی بابیان و کشته شدن خسروبیگ پایان یافت؛ آنگاه بابیان در قلعه‌ای در مجاورت مقبره شیخ طبرسی در نزدیکی علی‌آباد استقرار یافتند.

با استناد به کتاب تاریخ نبیل زرنندی، بابیان حتی پس از درگیری با خسروبیگ هم در پی ترک مازندران بوده‌اند: «... آنگاه بابیان به مسیر خود ادامه داده و به فاصله یک میدان مسافت به مقبره شیخ طبرسی رسیدند» (زرنندی: ۱۳۲۴، ص ۱۶۵). سپهر درخصوص استقرار بابیان در قلعه می‌نویسد: «ملاً حسین آسوده‌خاطر به تعمیر آن قلعه پرداخته و حصنی مٹمن بنیان کرد و بروج آن را ده ذراع ارتفاع داده و منقب‌ها نمود و خندقی عمیق حفر نمود و از اندرون قلعه نیز خاکریزی کرد چنانچه دو هزار تن مرد بابی که در قلعه حاضر بودند در همان خاکریز نشیمن داشتند و پس از اینکه خیالش از بابت استحکام قلعه راحت شد علوفه و آذوقه بسیار فراهم کرد و سپس به دعوت اهالی روستاهای اطراف پرداخت و در اندک زمان پیروان فراوان قریب به دو هزار تن یافت» (سپهر: ج ۳، ص ۲۴۳).

بدین‌گونه بابیان در ۲۲ شوال سال ۱۲۶۴ه.ق (۲۱ سپتامبر ۱۸۴۸م) در قلعه شیخ طبرسی که در کرانه غربی رودخانه تالار در ۲۰ کیلومتری بارفروش و در مجاورت روستای آفرآ از دهستان تجن‌علیا واقع بود، مأمن گزیدند و آن فتنه عظیم را پدید آوردند. این قلعه درواقع بقعه شیخ احمد بن علی بن ابی‌طالب طبرسی از علمای شیعه سده ششم هجری بود و حصار بلندی به ارتفاع ۲ متر دورتادور آن

کشیده شده بود. ادوارد براون که سال‌ها بعد از این محل بازدید نموده بود موقعیت آن را از لحاظ سوق الجیشی و دفاعی ضعیف توصیف نموده است (وهمن: همان، ص ۲۶۶). بابیان پس از استقرار در این محل، بنای چهاربرج کوچکی دور بقعه ساخته و از آن برج‌ها نواحی اطراف را تحت نظر گرفتند. یکی دو ماه بعد قدوس و عده‌ای دیگر از بابی‌ها به آنها پیوسته و شمار بابیان حاضر در قلعه به ۵۰۰ نفر رسید (همان).

اما به راستی چرا بابیان از تصمیم خود در خروج از مازندران منصرف شدند؟ آیا آنان واقعاً به عهده‌ی که با عباسقلی خان بسته بودند پایبند بودند یا اینکه بنا به تصور سپهر با این حيله قصد داشتند سردار لاریجانی را فریفته، خود را از تنگنای بارفروش رهانیده و مقر مناسب و مطمئنی برای مبارزه و تبلیغ مذهب خود بیابند؟ آیا آنان همچنان در اندیشه عزیمت به آذربایجان و آزاد نمودن باب از بند اسارت بودند؟

با توجه به منابع تاریخی در می‌یابیم که بابیان پس از بازگشت گماشتگان لاریجانی از علی‌آباد (که ابتدای راه سواد کوه به تهران است) به مسیر خود ادامه داده و علت همراه شدن خسروبیگ با آنان نیز این بوده که مسیر شیرگاه و خروج از مازندران را به آنان نشان دهد. با استناد به کتاب تاریخ نبیل زرندي، بابیان حتی پس از درگیری با خسروبیگ هم در پی ترک مازندران بوده‌اند: «... آنگاه بابیان به مسیر خود ادامه داده و به فاصله يك میدان مسافت به مقبره شیخ طبرسي رسیدند» (زرندي: ۱۳۲۴، ص ۱۶۵).

اگر بابیان قصد فریب عباسقلی خان را داشتند می‌توانستند پس از طی مسافتی به اندک گماشتگان لاریجانی حمله و به راحتی بر آنان فائق آیند؛ یا اینکه پس از بازگشت لاریجانیان به بارفروش از ادامه مسیر خود منصرف گردند؛ علاوه بر این هدایت در شرح این ماجرا می‌نویسد: «جماعت بابیه از سر تیپ لاریجانی مستدعی شدند که به جانب عراق روند و او نیز مضایقتی نکرد تا این فتنه فرو خسبد» (هدایت: همان، ج ۱۵، ص ۸۴۸۵)؛ پس بابیان به راستی تصمیم به ترک آن دیار داشتند، اما عواملی باعث شد که از رأی خویش منصرف شوند: نخست اینکه پیروزی بر خسروبیگ بر روحیه و اعتماد به نفس آنان افزود؛ به قول سپهر: «ملاحسین پس از این فتح دل قوی کرد و از بیرون رفتن از مازندران پشیمان گشت» (سپهر: همان، ج ۳، ص ۲۴۲)؛ دوم اینکه پس از نبردی سخت با سپاهیان لاریجان و سپس یاران خسروبیگ، تاب و توان سفری طولانی برای بابیان باقی نمانده بود؛ اما مهمترین عاملی که بابیان را بر تصمیمشان در ماندن راسخ نمود یافتن قلعه طبرسي بود؛ محلی امن و مستحکم که می‌توانست ماه‌ها آنان را در برابر فوج لاریجان و قوای دولتی ایمن نگاه دارد.

ملاحسین حق داشت که با دیدن قلعه طبرسي در حرکت رخوت و فتور نموده و در ترک مازندران مردّد شود و با یارانش وارد قلعه گردد (نجفی: ۱۳۵۷، ص ۲۶۵)؛ علاوه بر موارد فوق صاحب‌منصبان مازندران در آن زمان همگی برای عرض تهنیت به شاه جدید به تهران رفته بودند؛ از این رو ملاحسین این موضوع را به فال نیک گرفته و آسوده‌خاطر شد (سپهر: همان، ج ۳، ص ۲۴۲).

با توجه به دلایل فوق نمی‌توان عباسقلی خان را به فریب خوردن متهم نمود. درحقیقت وی با دوراندیشی، مصلحت را در آن دید که از جنگ و خونریزی بی‌دلیل جلوگیری نموده و جان سربازان و هم‌ولایتی‌های خود را بیهوده به خطر نیاندازد؛ به‌هرحال بابیان در قلعه طبرسي مستقر شده و طوری به تبلیغ مذهبشان پرداختند که روستائیان اطراف با دیدن قدّوس (محمدعلی بارفروش) در گل و لای به سجده می‌افتادند (همان، ص ۲۴۳). پس از مدتی، آن جماعت بابی که مغرور و نیرومند شده بودند در آن نواحی بلوایی عظیم به راه انداخته و به جان و ناموس مردم دست‌درازی کردند. وقتی خبر فجایع بابیان به گوش ناصرالدین شاه و امیرکبیر رسید، مجدداً عباسقلی خان لاریجانی و دیگر بزرگان مازندران را که در تهران و در حضور شاه بودند مأمور دفع این فتنه نمودند (همان، ص ۲۴۴).

سردار لاریجانی سریعاً از پایتخت به محمدسلطان یاور (از صاحب منصبان فوج لاریجان) نامه داد که فوج لاریجان را که در آن زمان به دلیل آغاز فصل سرما در آمل حضور داشت برداشته و به سمت علی‌آباد حرکت کند. محمد سلطان یاور که آوازه قدرت و بی‌رحمی بابیان را شنیده بود پس از عزیمت به بارفروش از شدت ترس در آن شهر به انتظار فرمانده‌اش ماند؛ اما عبدالله‌خان سورتیج هزارجریبی (از صاحب‌منصبان مازندران و فرمانده فوج هزارجریب ساری) با دوستان تن از چریک‌های ساری و هزارجریب و چهاردانگه و قادی‌کلا و افغانه، در روستای آفرا در مجاورت قلعه طبرسی مستقر شد. ملاحسین که بنا به اظهارات مورخین بابی و بهائی مردی شجاع و بی‌پروا بود (زعیم‌الدوله تبریزی: ۱۳۳۳هـ.ق، ص ۱۴۶)، در نیمه‌شب سرد و زمستانی از قلعه خارج و عبدالله‌خان سورتیج و تمامی تفنگچیان و عده‌ای از اهالی روستای آفرا را قتل‌عام نموده و سپس روستا را غارت و به آتش کشید (سپهر: همان، ج ۳، ص ۲۴۹ - هدایت: همان، ج ۱۵، ص ۸۴۸۸ - خورموجی: همان، ص ۶۱).

این اقدام هول و هراسی دوجندان دردل سپاهیان دولتی انداخت. محمد سلطان یاور با دلهره به محافظت از بارفروش پرداخت تا عباسقلی‌خان از تهران برسد. شاه جوان و خشمگین نیز پس از شنیدن خبر کشتار و غارت روستای آفرا، به عموی خود شاهزاده (نواب) مهدی‌قلی میرزا که به تازگی به حکومت مازندران منصوب شده بود امر کرد بابیان را قلع و قمع نماید و به عباسقلی‌خان مأموریت داد به آمل رفته لشکری تجهیز نموده و در رکاب شاهزاده حاضر شود (سپهر: همان، ج ۳، ص ۲۴۷ - هدایت: همان، ج ۱۵، ص ۸۴۸۹). شاه همچنین در تاریخ ۳ صفر ۱۲۶۵هـ.ق، طی فرمانی مذهب باب را بدعتی تازه و نابودی آن را لازمه و ضرورت دین و ملت خواند (وهمین: همان، ص ۲۶۷).

شاهزاده بلادرنگ با سپاهیان از راه سوادکوه وارد مازندران شده در روستای واسکس علی‌آباد (که خورموجی آن را به اشتباه داسکس نامیده) منزل کرد. ملاحسین باز هم نقشه‌ای کشید و نیمه شبی سرد با سیصد تن از یارانش عازم واسکس شد و با اطلاع از اینکه آنان بی‌صبرانه منتظر رسیدن عباسقلی‌خان و سربازان لاریجانی‌اند، ابتدا چند تن از فدائیان را پیش فرستاد. آنها با لهجه محلی چنین وانمود کردند که پیش قراولان فوج لاریجانند و با این حيله وارد قورخانه دولتی و سرپرده شاهزاده شده و عده زیادی از تفنگچیان سوادکوهی و نیروهای دولتی از جمله سلطان حسین میرزا (پسر فتحعلی‌شاه) و داوود میرزا (پسر ظل‌السلطان) را کشته و سرپرده را به آتش کشیدند. شاهزاده به زحمت توانست از درب پشتی فرار کرده و از روی برف‌ها دوان دوان به داخل جنگل پناه ببرد (سپهر: همان، ج ۳، ص ۲۴۸ - هدایت: همان، ج ۱۵، ص ۸۴۹۰). از آن‌سو، عباسقلی‌خان که هنوز سرگرم فراهم کردن سپاه بود با شنیدن خبر این حادثه به سرعت خود و فوج لاریجان را به علی‌آباد رساند و بی‌درنگ قلعه را محاصره کرد و به شاهزاده نامه نوشت که من به تنهایی حریف بابیان می‌شوم و هیچ نیازی به سپاهیان تو ندارم (هدایت: همان، ج ۱۵، ص ۸۴۹۶ - مهجوری: ۱۳۴۵، ج ۲، ص ۱۷۱). شاهزاده که جلادت بابیان را دیده بود توجهی به این نامه ننموده و جمعی از سپاهیان را به همراه میرزا کریم خان اشرفی (اهل اشرف مازندران) نزد عباسقلی‌خان فرستاد و پیغام داد که: «سردار، این جماعت را خوار مگیر و دانسته باش بی‌آنکه سنگری استوار کنی کاری نتوان کرد». اما عباسقلی‌خان مغرورانه پاسخ داد: «سنگر مردم لاریجان تن‌های ایشان است»، (سپهر: همان، ج ۳، ص ۲۵۰ - هدایت: همان، ج ۱۵، ص ۸۴۹۱).

نیمه‌های همان شب ملاحسین با رشادتی تمام به تفنگچیان لاریجانی شبیخون زد و عده‌ای را کشت و محمدسلطان یاور لاریجانی را با شمشیر پاره‌پاره کرد و حتی عباسقلی‌خان نیز به زحمت توانست جان‌ش را نجات دهد؛ در این بین حادثه‌ای رخ داد که سرنوشت این نبرد را عوض کرد. در گیر و دار جنگ، آقامحمدحسن خان لاریجانی (از صاحب‌منصبان فوج لاریجان) در آتشی که بابیان با آن فضای حربگاه را روشن نموده بودند، سواری سبز عمامه و سفید جامه را دید که دلیرانه شمشیر می‌زد و دریافت که او ملاحسین است. به سویی

او تیراندازی کرد و سینه و شکمش را هدف گلوله قرار داد و او را کشت (سپهر: همان، ج ۳، ص ۲۵۱ - هدایت: همان، ج ۱۵، ص ۸۴۹۳ - خورموجی: همان، ص ۶۳). البته اکثر منابع بابی و بهائی و حتی چارلز مکینزی هم که چند سال بعد به مازندران سفر کرده در سفرنامه اش به اشتباه عباسقلی خان را به عنوان قاتل ملاحسین معرفی نموده‌اند (مکینزی: همان، ص ۱۰۴) که با توجه به بیان دقیق و یکسان جزئیات این نبرد از سوی مورخینی چون سپهر، خورموجی و هدایت صحیح نیست.

عباسقلی خان که از تعجیل و غرور خود و سرزنش کارداران آشفته بود دستور داد سرهای مقتولین بابی را بریده و برای کاستن از هول و هراس اهالی و سپاهیان دولتی در شهرهای مازندران بگردانند. سپس بی‌آنکه چیزی از شکست غافلگیرانه خود بگوید نامه‌ای به شاهزاده نوشت و درخواست سپاه کرد. شاهزاده با مشاهده سرهای بابیان پنداشت فتح قلعه آسان شده و برای آنکه مبادا فتح آن را به نام عباسقلی خان بنویسند با شتاب آهنگ قلعه کرد، اما با مشاهده جنازه‌های لاریجانیان به اصل ماجرا پی برد. عباسقلی خان و شاهزاده چهار ماه تمام محاصره قلعه را ادامه دادند؛ چراکه نه آنها توانایی ورود به قلعه را داشتند و نه بابیان جرأت خارج شدن. شاه که کاسه صبرش لبریز شده بود، سلیمان خان افشار را به مازندران فرستاد اما او هم جز نقب زدن کار چندانی از پیش نبرد (سپهر: همان، ج ۳، ص ۲۵۸ - اعتضادالسلطنه: ۱۳۵۱، ص ۵۵).

مؤلف کتاب باب و جامعه بابی به استناد نامه ژنرال سمینو (ص ۱۹۲) این احتمال را داده که امیرکبیر حتی مظنون شده بود که عباسقلی خان لاریجانی بابی شده باشد (وهمن: همان، ص ۲۶۹). به‌هرحال با طولانی شدن محاصره، آذوقه بابیان تمام شد و در عقایدشان نیز سستی پدید آمد؛ چرا که می‌دیدند وعده‌ها و پیشگویی‌های قدوس و ملاحسین مبنی بر امدادهای غیبی خداوند و امام زمان (عج) دروغ از آب درآمده است (سپهر: همان، ص ۲۵۹). در یکی از روزهای پایانی محاصره، عده‌ای از بابیان بی‌اجازه قدوس از شاهزاده امان گرفته و از قلعه خارج شدند، اما یکی از تفنگچیان دولتی آنها را هدف گلوله قرار داد و دوباره درگیری شدیدی آغاز شد و تعدادی از بابیان کشته شدند و آن تعدادی هم که توانستند سالم به قلعه بازگردند به دستور قدوس به قتل رسیدند (همان). در این حادثه عباسقلی خان لاریجانی پشت درختی سنگر گرفته و مشغول تیراندازی بود که گلوله‌ای تته درخت را شکافته و شانه وی را زخمی نمود؛ باین حال وی شجاعانه به تیراندازی ادامه داد و به قول سپهر هیچ از جلادت او کاسته نشد و همچنان در تحریض لشکر و تمهید سنگر استوار بود (همان: ص ۲۶۰).

وضعیت بابیان روز به روز بدتر می‌شد. آذوقه آنها مدت‌ها پیش تمام شده و گرسنگی آنچنان به آنها فشار آورده بود که اسب ملاحسین را که دفن کرده بودند از خاک درآورده و خوردند و حتی ادوات چرمی را بلعیدند (همان - کاشی: همان، ص ۱۸۵). سرانجام طاقت بابیان تمام شد و امان خواستند. مهدی‌قلی میرزا گفت: «اگر توبه و انابه کنید و به مذهب اثنی عشری درآیید از مال و جان در امان خواهید بود» (مهجوری: همان، ۱۷۶). عهدنامه‌ای پشت قرآن نوشتند و همراه با اسبی برای قدوس فرستادند و او در بعدازظهر روز ۱۵ جمادی الثانی سال ۱۲۶۵ ه.ق با دویست و چهار نفر از یارانش از قلعه خارج شد و پس از خلع سلاح، شب را در خیمه‌های سپاهیان دولتی و لاریجانی سر کرد. فردای آن روز مشخص شد که عهدنامه مذکور هیچ اعتبار شرعی ندارد، چرا که مجتهدین مازندران از جمله سعیدالعلماء فتوا داده و بابیان را مرتد و غیر قابل بخشش دانسته و قتل آنان را واجب اعلام نموده بودند. شاهزاده نیز با استناد به این فتوا قلعه طبرسی را با خاک یکسان و همه آنها را تیرباران کرد و به روایت برخی مورخین شکمشان را درید (همان). ملا محمدعلی بارفروشی (قدوس) نیز تحویل سعیدالعلماء داده شد که به دستور وی ابتدا شکنجه و سپس کشته و جسدش تکه تکه شد.

منابع بابی و بهایی سعیدالعلماء را عامل اصلی این قتل عام دانسته و وی را به شدت مورد نفرین و لعن قرار داده‌اند (فاضل مازندرانی: ۱۳۵۴، ص ۴۳۰). عمق عداوت و بغض و کینه بابیان نسبت به سعیدالعلماء نشان از کاری بودن ضربه وی بر پیکره بابی‌گری

است. سپهر در اشاره به قتل عام بابیان می نویسد: «فردا هنگام ناهار، شاهزاده با محمدعلی قدوس در مورد عقاید آنان سخن گفت و وقتی شدت پافشاری آنها را در عقایدشان دید، بابیان را مرتد واجب القتل اعلام نموده و فرمان قتلشان را داد»؛ از این رو قدوس و چند تن دیگر از سران بابیه را به بارفروش برده و به نحو فجیعی کشتند. (سپهر: همان، ص ۲۶۱).

ظاهراً آنچه سبب شد بابیان با آن همه استواری عقیده و زیرکی، فریب خورده و تسلیم شوند فشار جوع و البته امان نامه ای بود که شاهزاده در پشت صفحات قرآن نوشته و ذیل آن را خودش و عباسقلی خان امضاء کرده بودند؛ بدین ترتیب غائله ای که در ذی قعدة سال ۱۲۶۴ ه. ق (سپتامبر ۱۸۴۸ م) آغاز شده بود پس از نزدیک به حدود ۹ ماه در جمادی الثانی ۱۲۶۵ ه. ق (مه ۱۸۴۹ م) به پایان رسید.

نتیجه گیری

مسئله ظهور بابیت و بهائیت و وقوع حوادثی همچون ماجرای قلعه شیخ طبرسی از جمله رویدادهای مهم مازندران در میانه دوره قاجار است که منابع تاریخی و کتب بابیت و بهائیت به آن پرداخته اند. در ذکر اهمیت این واقعه همین بس که نخستین شورش مسلحانه بابی ها بود و تقریباً حدود ۵۵۰ نفر از بابیه و بزرگترین حواریون و زعمای مذهب باب و نمایندگان از ولایات خراسان و عراق و ... که محضر باب را درک کرده بودند در آن حضور داشتند. این شورش فقط مختص مردم مازندران نبود و افراد زیادی از خراسان و ... نیز حضور داشتند؛ ضمن آنکه اقشار و طبقات مختلفی از مردم شهری و تا حد کمی روستایی به سبب نارضایتی از وضع حکومت و شرایط اجتماعی و اقتصادی و سیاسی و دینی در این شورش شرکت داشتند. ملا حسین بشرویه (ای) از نخستین مؤمنان به سید علی محمد باب و از رهبران جنبش بابیه در دوره محمدشاه بود که مدتی در مشهد تبلیغ بابیه کرده و با پیروان رو به افزایشش پرچم سیاه موعود را برافراشت. در این میان مرگ محمدشاه قاجار و عوامل و دلایل متعدد دیگری منجر به حضور وی و بابیان در مازندران و درگیری خونین با نیروهای مذهبی و متعصب بومی مخالف بابی گری به رهبری مجتهد معروف و بسیار متنفذی به نام سعیدالعلماء بارفروشی و در نهایت دخالت قوای دولتی گردید. از ابتدای این مخاصمه، فوج لاریجان به فرماندهی عباسقلی خان سردار لاریجانی به عنوان معروف ترین، معتمدترین و بالاترین مقام نظامی مازندران و درواقع شخص دوم این ولایت پس از حکمران، به درخواست سعیدالعلماء در این نزاع چند ماهه حضور داشته و مهم ترین نقش را در پایان دادن به این غائله داشت. وی در ابتدا با تدبیر و سیاست خود بر کشتار و خونریزی درون شهری بین مردم شهر بارفروش و جماعت بابی پایان داده و با مذاکره و گفتگو بابیان را متقاعد به ترک مازندران از راه سوادکوه نمود؛ اما پس از ترک بارفروش شرایطی حادث شد که ملا حسین بشرویه سرکرده جماعت بابی از تصمیم خود منصرف و قول و پیمان خود به عباسقلی خان را فراموش و در قلعه شیخ طبرسی در ابتدای راه علی آباد به شیرگاه استقرار یافته و آن کشتار فجیع را رقم زدند.

به نظر می رسد این احتمال که بابیان به عمد به عهد و پیمان خود با عباسقلی خان پشت کرده و بنا به تصور سپهر با این حيله قصد داشتند وی را فریفته، خود را از تنگنای بارفروش رهانیده و مقر مناسب و مطمئنی برای مبارزه و تبلیغ مذهب خود بیابند، صحیح نباشد؛ چرا که اولاً بابیان حتی پس از بازگشت گماشتگان لاریجانی از علی آباد در ابتدای راه سوادکوه نیز همچنان به مسیر خود به منظور رسیدن به شیرگاه و خروج از مازندران ادامه داده و اصلاً علت همراه شدن خسرو بیگ با آنان نیز این بوده که مسیر خروج از مازندران را به آنان نشان دهد. ثانیاً چنانچه ذکر شد بر اساس منابع مستند تاریخی، بابیان حتی پس از درگیری با خسرو بیگ هم همچنان در پی ترک مازندران بودند. ثالثاً اگر بابیان قصد فریب عباسقلی خان را داشتند می توانستند پس از طی مسافتی به اندک گماشتگان لاریجانی حمله و به راحتی بر آنان فائق آیند؛ یا اینکه پس از بازگشت لاریجانیان به بارفروش از ادامه مسیر خود منصرف گردند؛ پس این احتمالاً قوی

تر است که پیروزی روحیه بخش بابیان بر خسروبیگ و یافتن قلعه ای امن و مستحکم آنان را بر رفتن دودل کرد؛ ضمن آنکه خستگی سفر از خراسان به مازندران و درگیری های این چندماهه تاب و توانی برای سفری طولانی باقی نگذاشته بود.

فی الواقع بابیان آنجا را محلی مناسب نه برای تبلیغ آیین باب بلکه برای نبرد با مخالفین خود یافته و به انتقام برخورد دور از انتظار مردم مازندران با آنها در شهر بارفروش، شروع به غارت و کشتار مردم مسلمان روستاهای اطراف نموده و با توجه به استحکامات این قلعه و تهوّر خود و یارانش، به مدت حدوداً نه ماه در برابر فوج لاریجان و سایر افواج محلی و نیروهای دولتی دوام آورد. در نهایت کشته شدن ملاحسین به دست سربازان فوج لاریجان و محاصره قلعه و فشار چندماهه قحطی و گرسنگی سبب شد فریب امان نامه و سوگند به قرآن شاهزاده مهدی قلی میرزا را خورده و تسلیم شوند؛ اما فتوای تکفیر علماء به ویژه سعیدالعلماء منجر به اعدام تمامی آنها گردید.

این نبرد از ابتدای درگیری بابیان در هنگام ورود به سبزه میدان شهر بارفروش تا پایان آن حدوداً ۱۵۰۰ کشته بر جای گذاشت که تقریباً یک سوم آن بابی بودند. نیمی از حواریون باب یا همان هجده حروف حیّ که هسته اصلی رهبری جنبش باب را تشکیل می دادند در این واقعه به قتل رسیدند. در این نبرد افواج و نیروهای دولتی قابل ملاحظه ای گسیل شده و در در مراحل نهایی محاصره هزاران نفر سپاهی منظم در کنار نیروهای بسیج شده در برابر چندصد نفر بابی پیکار می نمودند.

فوج لاریجان از آغاز فتنه تا پایان در این واقعه حضور داشته و سردارانی همچون محمدبیک یاور، میرزا عبدالله خان نوائی، آقا محمدحسن خان (قاتل ملا حسین)، مهدی سلطان یاور (پسر عموی سردار) و ... در این نبرد عباسقلی خان را همراهی کرده و نقش اساسی در قتل ملا حسین و سرکوب این آشوب داشتند. ذکر این نکته نیز لازم است که نمی توان عباسقلی خان را در ماجرای قتل عام بابیان به فریب کاری و عهدشکنی متهم نمود، چرا که اولاً از ابتدا، شرط امان نامه دست کشیدن بابیان از عقایدشان بود و ثانیاً قتل عام بابیان به دستور شاهزاده و فتوای علماء شیعه ازجمله سعیدالعلماء انجام شده بود.

کتاب‌نامه

- آبتی، عبدالحسین، کواکب الدریّه فی مآثرالبهائیه، چاپ قاهره، ۱۳۴۳ه.ق.
- اعتضاد السلطنه، فتنه باب، به کوشش عبدالحسین نوائی، تهران، نشر بابک، ۱۳۵۱.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، روزنامه خاطرات اعتمادالسلطنه (۱۲۹۲ه ق تا ۱۳۱۳ ه ق)، با مقدمه و فهرس ایرج افشار، تهران: موسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۸۵
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، اکسیر التواریخ (تاریخ قاجاریه از آغاز تا سال ۱۲۵۹ه.ق)، به اهتمام جمشید کیانفر، تهران: موسسه انتشارات ویسمن، ۱۳۷۰.
- اعتمادالسلطنه، محمدحسن خان، المآثر والآثار (چهل سال تاریخ ایران)، به کوشش ایرج افشار، جلد اول، تهران، نشر اساطیر، ۱۳۸۰.
- افراسیابی، بهرام، بهائیت به روایت تاریخ، تهران، نشر پرستش، ۱۳۶۶.
- بامداد، مهدی، شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴، جلد ۳ و ۴، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۵۷.
- برزگر، اردشیر، تاریخ طبرستان، تهران، نشر رسانش، ۱۳۸۰.
- پولاک، یاکوب ادوارد، سفرنامه پولاک یا ایران و ایرانین، ترجمه کیکاووس جهاننداری، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۱.
- حسینی فسانئی، میرزا حسن، فارسنامه ناصری، تصحیح و تحشیه دکتر منصور رستگار فسائی، جلد دوم، تهران، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۷.
- خورموجی، محمد جعفر، حقایق الاخبار ناصری (تاریخ قاجار)، به کوشش حسین خدیو جم، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۴۴.
- رابینو، ه. ل، سفرنامه مازندران و استرآباد، ترجمه غلامعلی وحید مازندرانی، تهران: انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۳.

- زرنندی، نبیل، تلخیص تاریخ نبیل زرنندی (مطلع الانوار)، به کوشش محمد زرنندی، بی نا، تهران، ۱۳۲۴.
- زعیم الدوله تبریزی، محمدمهدی، مفتاح باب الابواب (تاریخ باب و بهاء)، ترجمه حسن فرید گلپایگانی، با مقدمه و شرح حال عباسقلی آقاچرندابی تبریزی، بیجا، نشر تبریز، ۱۳۳۳ه.ق.
- ژوبر، پیر آمده، مسافرت در ارمنستان و ایران، ترجمه علیقلی اعتماد مقدم، تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، بی تا.
- ساروی، محمد فتح اله بن محمد تقی، تاریخ محمدی (احسن التواریخ)، به اهتمام غلامرضا طباطبائی مجد، تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۷۱.
- سپهر، محمدتقی خان، ناسخ التواریخ، ج ۳، تهران، نشر اساطیر، ۱۳۷۷.
- شیل، مری، خاطرات لیدی شیل (همسر وزیر مختار انگلیس در اوائل سلطنت ناصرالدین شاه)، ترجمه دکتر حسین ابو ترابیان، تهران، نشر نو، ۱۳۶۲.
- علامه، صمصام الدین، یادگار فرهنگ آمل، تهران، بی نا، ۱۳۲۸.
- فاضل مازندرانی، میرزا اسدالله، تاریخ ظهورالحق، تهران، موسسه مطبوعات بهایی، ۱۳۵۴.
- فریزر، جیمز بیلی، سفرنامه فریزر (معروف به سفرنامه زمستانی)، ترجمه دکتر منوچهر امیری، تهران: انتشارات طوس، ۱۳۶۴.
- فروزش، سینا، ترکیب و خواستگاه اجتماعی شورشیان بایی با تأکید بر شورش بایی ها در مازندران، فصلنامه علمی پژوهشی پژوهشنامه تاریخ، سال دوازدهم، بهار ۱۳۹۶، شماره ۴۶، ص ۶۳-۸۲.
- کاشی (کاشانی)، حاج میرزا جانی، نقطه الکاف، به سعی و اهتمام ادوارد براون، لیدن هلند، مطبعه بریل، ۱۳۲۸ه.ق (۱۹۱۰م).
- کارلا سرنا، سفرنامه مادام کارلا سرنا (آدمها و آئینها در ایران)، ترجمه علی اصغر سعیدی، بی جا، کتاب فروشی زوار، ۱۳۶۲.
- کوزنتسوا، ن.آ، اوضاع سیاسی، اجتماع، اقتصادی ایران در سده هجدهم تا نیمه نخست سده نوزدهم میلادی، ترجمه سیروس ایزدی، تهران، نشر بین الملل، ۱۳۵۸.
- لطافتی، هادی، زندگینامه و خدمات سعیدالعلماء مازندرانی، مجله درسهایی از مکتب اسلام، سال چهل و هفتم، شماره ۸، آبان ۱۳۸۶.
- لوات، برسفرد، استرآباد نامه (سفرنامه کلنل برسفورد لوات)، ترجمه مسیح ذبیحی، با همکاری ایرج افشار و محمد تقی دانش پژوه، انتشارات فرهنگ ایران زمین، تهران، ۱۳۳۶.
- مکنزی، چارلز فرانسیس، سفرنامه شمال، منصوره اتحادیه (نظام مافی)، نشر گستر، تهران، ۱۳۵۹.
- محمود میرزا قاجار، تاریخ صاحب قرانی (حوادث تاریخی سلسله قاجار از ۱۱۹۰ تا ۱۲۴۸ه.ق)، تصحیح نادره جلالی، تهران: انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۹.
- مدرّس تبریزی، محمدعلی، ریحانه الادب، تهران، جلد سوم، نشر خیام، چاپ سوم، ۱۳۶۹.
- معتصد، خسرو، از آلاشت تا آفریقا، تهران، انتشارات دور دنیا، ۱۳۷۸.
- ملگونف، گریگوری، کرانه های جنوبی دریای خزر، ترجمه امیر هوشنگ امینی، تهران: کتاب سرا، ۱۳۷۶.
- منصورنژاد، محمد، مجموعه مقالات نخستین همایش نقش لاریجان در تحولات سیاسی و اجتماعی تاریخ معاصر ایران، ج ۲، تهران، جوان پویا، ۱۳۹۳.
- مهبجوری، اسمعیل، تاریخ مازندران، جلد دوم، ساری، بی نا، ۱۳۴۵.
- میرزا ابراهیم، سفرنامه استرآباد و مازندران و گیلان، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۵.
- میرزا فضل الله شیرازی (خاوری)، تاریخ ذوالقرنین، جلد اول، تصحیح و تحقیق ناصر افشارفر، تهران: انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، ۱۳۸۰.
- نجفی، سید محمد باقر، بهائیان، تهران، انتشارات کتابخانه طهوری، ۱۳۵۷.

- نفیسی، سعید، تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره قاجاریه، به تصحیح دکتر منوچهر ستوده، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲.
- نوری، مصطفی، سفرنامه های عصر ناصرالدین شاه (مجموعه اول: نامه مازندران)، نشر البرز، تهران، ۱۳۹۰.
- وهمن، فریدون، باب و جامعه بابی ایران، یادنامه دویستمین سالگرد میلاد باب، سوند، نشر باران، ۲۰۱۹ م.
- هدایت، رضا قلی خان، تاریخ روضه الصفاي ناصري، جلد‌های ۱۵، ۱۴، ۱۳، تصحیح و تحشیه جمشید کیانفر، بی جا، انتشارات اساطیر، ۱۳۸۰.
- هنوی، جوناس، زندگی نادرشاه، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
- هومند، رضا، اوضاع تاریخی و شخصیت های سیاسی لاریجان در دوره قاجار، پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه پیام نور تهران، واحد تهران جنوب، ۱۳۹۲.

